

## کلاس درس

اصلاً نمی خواست کاروانش با کاروان حضرت، مواجه شود. هر جامی دید آن ها توقف کرده اند با فاصله زیادی از آن جا توقف می کرد. سر سفره غذا بود که گفتند کسی بیرون منتظر شماست... خوب است آدمی هر چه را می پند به خود بگیرد: «شاید خدا از زبان این اتفاق، با من صحبتی داشته باشد.» برگ درختی که تازه رویده، یخی که آب می شود، حتی ماشین خرابی که نیاز به استارت و یک جشم دارد؛ همه و همه، این ها به من ربطی ندارند؟ کلاس درس خدا به وسعت همه زمین و آسمان است. اگر بادقت سر کلاس خدا حاضر شویم، عاقبت همه چیز این کلاس، به ما نکت می گوید؛ برگ درخت، یخ و حتی امام زمان!

هیچ کس هنوز نمی داند حضرت اباعبدالله چه تدریسی را درگوشی به زیربن قین دادند که همان لحظه حاضر شد همه چیزش را را کند و همراه آقا کربلایی شود...

«وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ» تدریس آدمی را می سازد؛ همان که امام (ره) آن را یکی از

مراتب جهاد اکبر می داند.

شاید این نوشته هم کلاسی باشد برای الهی درنگ...

